بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و پنجم\_ 25 اسفند 1400

[ادامۀ بررسی عوامل پیدایش تعارض]

دیروز سومین و چهارمین عاملی که مرحوم صدر بیان کرد را نقل کردیم، اگر چه بعدا مفصل‌تر ما مباحثی راجع به این عوامل از جمله عامل سوم خواهم داشت؛ امّا به نظرم می‌رسد همین‌جا یک نکتۀ لطیفی را عرض کنم که برای همین مطلب ما مفید است ونیز در تقریر مبنای مختار در اضطرار.

[تعلیقه؛ اقسام ضیاع قرائن]

و آن انی است که ضیاع قرائن به نظر ما بر سه گونه است و در فرمایش سید صدر رضوان الله علیه بین این سه نوع تفکیک مناسبی مشاهده نمی‌شود:

1. **ضیاع قرائن منفصله** که در اثر از بین رفتن بخش عمده‌ایی از تراث روای ما است که به قول شیخ اعظم آن‌چه از دست رفته، بیش از آن است که الآن دست ما است. نمونه‌هایش را بارها بیان کردیم. بعضی 30000 روایت دارند که الان در دست ما نیست. طبیعتا احتمال این‌که در بین این روایاتی که الآن دست ما نیست، قرائن منفصله‌ایی باشد، برای فهم روایات موجوده، احتمال عقلائی است، احتمال ضعیفی نیست، و چه بسا آن تراث الآن در دست ما بود، بین این دو روایت، تعارض نمی‌دیدید، الآن ضیاع قرائن شده است، بر اثر فوت بعضی از کتب و روایات در چنین حالی هستیم، این‌ها بخش اول از ضیاع قرائن. ضیاع قرائن منفصله.
2. **ضیاع قرائن متصله**؛ در ضیاع قرائن متصله بنده دو عامل را مؤثر می‌دانم:
   1. تقطیع روایات موجوده فی کتبنا فی عصرنا؛ تقطیعی صورت گرفته است. ما الآن در اثر تقطیع نمی‌توانیم به آن قرینۀ متصلۀ کلام دسترسی پیدا کنیم، چه بسا صدر روایت را ناقل مربوط به ذیل روایت نمی‌دیده است، اگر الآن ما صدر و ذیل را با هم ببینیم، طور دیگری معنا می‌کنیم. این‌ها یعنی از بین قرائن متصله.
   2. آن‌چه در قسم اول گفتم، که ضیاع قرائن منفصله در اثر از بین رفتن، کتاب‌ها و روایات دیگر بود، در این قسم دوم هم باز به نوعی خود را نشان می‌دهد، چون وقتی بنا شد در اثر حوادث طبیعی، در اثر فشار حکومت‌های زور و ظلم، در اثر مرور زمان، بخش عمده‌ایی از تراث از دست برود، چه بسا فقط آن‌چه از دست رفته، روایات مستقله نباشد، بخشی از همین روایات موجوده باشد، که خواسته یا ناخواسته، حوادث طبیعی و غیر طبیعی باعث شده این‌ها الآن دست ما نباشد، اگر بود، قرینۀ متصله بود، نه منفصله ولی الآن نیست. و لذا ما رو به مسلک اضطرار می‌آوریم، انسدادی رو به مسلک اضطرار می‌آورد و انفتاحی مثل آقای صدر می‌گوید تعارض در مثل روایات دیده می‌شود. در اثر این ضیاع تعارض طبیعی است.
3. **ضیاع قرائن کالمتصلة**؛ و آن قرائن محفوف به کلام است و آن ناگفته‌های مسلّم در وقت سخن است و آن اموری است که بر زبان جاری نمی‌شود، ولی محفوف سخن به آن قرائن. من اسم این‌ها را کالمتصله می‌‌گذارم، این‌ها قرائن کالمتصله است. و متصله آن قرائن گفتاری است که به کلام متصل شده است. حال این قرائن کالمتصله خود بر دو قسم است:
   1. گاهی قرائن عام در زمان خطاب است.
   2. گاهس قرائنی است مخصوص مجلس سخن بین المخاطب و الامام علیه السلام.

اگر بخواهم به اصطلاح جدید‌تر بگویم:

1. گاهی این قرائن مربوط به فضای عمومی زمان صدور روایت است،
2. گاهی فضای خاصی است که در آن مجلس حکم فرما بوده، و جمله‌ایی را امام فرموده است.

حال بعد از گذشت این همه زمان، ما چه بسا نسبت به فضای عمومی صادر شدۀ این روایت یا فضای خاص جاهل باشیم. همۀ امور که برای ما نقل نشده است.

به قول مرحوم صدر رضوان الله تعالی علیه: **فإذا ما تغير عبر عصور متعاقبة ذلك الارتكاز العام وتبدل إلى غيره[[1]](#footnote-1)**

آن ارتکاز و آن فضایی در آن زمان بود، آرام آرام عوض شده است، آن کالقرینة المتصله بود و الان در دست ما نیست و اگر به آن قرینۀ کالمتصله آگاه شوم، چه بسا روایات را متعارض نبینم، و این‌که ما رو به مسلک اضطرار و انسدادی رو به مسلک انسداد آورده است، یکی از عللش همین است که من نمی‌دانم امام در چه فضایی سخن گفته است و لذا ما عرض کردیم برای این که خود را با آن فضا آشناتر کنیم باید مرتب دنبال قرینه و شاهد بگردیم تا این نقیصه را جبران کنیم. این همان مسلک اضطراری است که عرض کردیم

این در مورد قرائن کالمتصله‌ایی که شرائط و خصوصیات عام زمان صدور است، ارتکازات عام عقلاء در آن عصر، که دسترسی آن به واقعا مشکل است و لذا ما نامش را اضطرار می گذاریم

مورد دوم قرائن کالمتصلی که در همان فضای گفتوگو بوده و به دست ما نرسیده است، مثال بارز این همان روایت دیروز در مورد ولایت پدر بود، که بیان شد. که درست برای ما آن فضای گفتوگو نقل نشده است؛ البته راوی باید بگوید، اما خب غفلت راوی هست، شما هم اصالة عدم غفلت را اگر هم جاری کنی اما از این نمی‌توانی بگذری که همه روات که یکسان نیستند، نمی‌توانید همه را یکسان بگیرید، احتمال غفلت احتمال کمی نیست که برخی از قرائن و شرائط آن زمان در دست ما نباشد.

من اسم این مجموعه را ضیاع قرائن می گذارم-قرائنی که گاهی باعث تخصیص، کاهی باعث تقیید و گاهی باعث رفع اجمال می‌شود - که شد:

* + 1. **ضیاع قرائن منفصله**(روایاتی که مستقل بوده و الآن دست ما نیست ولی همان روایات مستقل چه بسا قرینۀ منفصله باشند، برای فهم روایات.)
    2. **ضیاع قرائن متصله** که دو عامل داشت:
       1. تقطیع
       2. از بین رفتن بخش هایی از همین روایات موجوده
    3. **ضیاع قرائن کالمتصله؛** که این هم خودش دو جور بود:
       1. قرائن کالمتصله‌ایی که شرائط عام آن زمان را دربربگیرد.
       2. قرائن کالمتصله‌ایی که مخصوص آن مجلس گفتوگو بوده و به دست ما نرسیده است.

این یک تکمله‌ایی که لازم بود ما در بحث ضیاع قرائن عرض کنیم تا بحث فعلا ناقص نماند اگر چه مطالب دیگری خواهیم داشت ان شاء الله

[٥ ـ التدرج في البيان]

پنجمین عاملی که ایشان برمی‌شمرد تدرج در بیان است. اسلوب تدرج در بیان شیوه‌ای است که ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیه اجمعین به هنگام تبلیغ و بیان احکام استفاده می‌کردند و یک باره چه بسا همه واقع را به جهاتی، با حکمت‌هایی که خود می‌دیدند بیان نمی‌کردند، بلکه هر بخشی را به زمان خاصی واگذار می‌کردند، یا منتظر سوال دیگر سائل بودند، تا بخشی از حقیقت را باز بیان کنند، چه بسا در یک روایت این را شما مشاهده کنید که امام یک دفعه حرف را نزده است، صبر کرده سوال باشد تا جوابش را بگوید.

از امام سلام الله علیه در مورد نقاب زدن زن در حج، روایتی است که امام برای زنی مه محرم است، نقاب زن را ناپسند می‌دیده است. نقاب نزدند و بعد امام ادامه می‌دهد: **تُسدِلُ الثّوبَ عَلى وَجهِهَا**، می‌تواند یک پارچه روی صورتش بکشد ولی آن چه به نقاب معروف است، خیر.

حال سائل می پرسد: **حَدّ ذَلِكَ إلى أينَ**؟ پارچه ایی که می‌اندازد همه صورت را بگیرد یا بخشی؟

امام می فرماید: **إلى طَرَفِ الأنفِ قَدَرَ مَا تُبصِرُ[[2]](#footnote-2)** روسری ر ابلا بیاورد تا اطراف بینیش به اندازه‌ایی که چشمش بیرون باشد ولی نقاب نباشد،

در این روایت آن‌چه مهم است این که حدش این پوشاندن صورت را امام ابتداء بیان نمی‌کند، بعد از سوال سائل امام حدش را بیان می‌کند. وقتی در یک روایت تا سائل سوال نکرده، امام علیه السلام جواب نمی‌دهد در روایات دیگر هم معلوم است، تدرج در بیان است، چه بسا شرائط زمانی، ظروف زمانی، تحمل مردم، اجازه نمی‌داد که همه مطالب را یک جا بگویند واین شیوۀ تبلیغی ائمۀ هدی علیهم السلام همان شیوه پیامبر در ابتدای دعوت به اسلام است. طبیعتا الان ما با یک حکمی روبرو هستیم که به صورت ظاهر با حکم دیگر در تعارض است، در حالی که اگر آن تدرج در بیان ملاحظه کنیم، چه بسا رو به تخصیص، رو به تقیید رو به قرینه بیاوریم.[[3]](#footnote-3)

این مطلبی که ایشان می‌فرماید مؤکد با همان مطلب قبلی در صیاع قرائن که بیان کردیم که بعدا بحث خواهیم کرد.

6-تقیه

ایشان نکته‌‌ایی که در مورد تقیه بیان می کند و مطلب خیلی مهمی است این است که وقتی ما می گوییم تقیه ذهن شما منحصر در تقیه بنی عباس و تقیه‌ای از بنی امیه نرود آن هست **بل كانوا يواجهون ظروفاً اضطرتهم إلى أن يتقوا أيضا من المسلمين والرّأي العام عندهم** ،

از امام حکمی صادر نشود که مقابل معتقدات عامه باشد و فقهای بزرگ آنها، مقابل مرتکزات آنها باشد، منافی با مورثات دینی آنها باشد، در تضاد با فرهنگ دینی موجود بین عامه باشد، در این طول دوری از اساس ولایت اهل بیت علیهم السلام و قدرت اهل بیت، در عین آن‌که به آگاه کردن افراد اصرار داشتند، یک نکتۀ دیگر هم در نظر داشتند و آن این‌که کاری نکنند، آن مکانت علمی و دینی و آن جایگاه عظیمی که پیش اهل تسنن و فقهای آنان دارند، آن از بین برود، چون با این مکانت و جایگاه ائمه برای ترویج شیعه و بقای تشیع کار داشتند.

این را باید توضیح بیشتری داد ان شاء الله در جلسۀ آینده.

**فلا يصدر منهم ما يتحدى معتقدات العامة ويخالف مرتكزاتهم وموروثاتهم الدينية التي تدخلت في نشأتها عوامل غير موضوعية كثيرة في ظل الأوضاع التي حكمت المسلمين في تلك الفترة من التاريخ**.[[4]](#footnote-4)

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. بحوث فی علم الاصول، ج 7، ص 32. [↑](#footnote-ref-1)
2. الکافی[ط-اسلامیه، ج 4، ص 344. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث‌فی‌علم‌الاصول،‌ج 7، ص 33 و 34. [↑](#footnote-ref-3)
4. ر.ک: همان، ص 34 و 35. [↑](#footnote-ref-4)